

کاریکلماتورها (لطیفه ها و نکته ها)

- « گل با جان کندن پرپر می شود. »
- « ای کاش بودن را لبریز از غم نبودن نکنیم. »
- « باد پائیزی با تارهای صوتی بر گهای زرد آواز غمگین می خواند و اشک در چشم بهار حلقه می زند. »
- « عاشق پرنده ای هستم که با سرعت سقوط به آسمان پر می کشد. »
- « درخت را مدرج می کنم که میزان ترس گربه ای را که سگ در پی اش نهاده است اندازه بگیرم. »
- « دست بخشاینده رودخانه از جیب پرفوت سر چشمه بیرون می آید. »
- « عاشق گربه ای هستم که در خواب از درختی پایین می آید که در بیداری از آن بالا نرفته است! »
- « عاشق ابری هستم که قطرات باران را از سلول های انفرادی شان آزاد می سازد. »
- « عاشق زنبور عسلی هستم که شیرۀ گل پژمرده را نمی مکد. »
- « خورشید پرستوی مهاجری ست که صبحگاهان فرارسیدن گل سفید روز را بشارت می دهد. »
- « لباس کار به تن آدم تنبل گریه می کند. »
- « باد درخت میوه را در دامن سقوط می تکاند. »
- « سکوت شکوفه ها نغمه سرایی پرندگان را شنیدنی تر می کند. »
- « سفر آخرت از آستانۀ در ورودی زندگی آغاز می شود. »
- « صفر به تنهایی تهیدست است. »
- « ای کاش می توانستم با هلال ماه برای چشم خورشید ابرو بگذارم. »
- « ای کاش می توانستم اعدادی را که در بازداشتگاه جدول ضرب محبوسند آزاد کنم. »
- « فریاد از دور دستها برایم نجوا به ارمغان می آورد. »
- « خدا حافظی آدم پر چانه فرا رسیدن سکوت را بشارت می دهد. »
- « از کاسۀ صبرم شکیبایی می نوشم. »
- « پرنده سعی می کرد طوری بایستد که لااقل سایه اش خارج از قفس بیفتد! »

- «آتشفشان تهوع کره خاکی ست!»
- «ما یحتاج زندگی در آستانه در خروجی دنیا خریدار ندارد!»
- «آن چنان عاشق یکی شدن هستم که از ترسیم خطوط موازی عاجزم.»
- «پرنده تیر خورده با سرعت سقوط به آرزوی جاذبه زمین جامه عمل پوشاند.»
- «اشک شوقم از لبخندت سرچشمه می گیرد.»
- «گر به ای که از سگ تقاضای پناهندگی می کند آرزوی بالا رفتن از درخت را به گور می برد.»
- «ترس از مرگ راهی پیش پای موجودات می گذارد که عمری جان سالم به در می برند.»
- «بستر خشک رودخانه جسد نامرئی سرچشمه را به دوش می کشد.»
- «پارس سگ بی دندان بدون پشتوانه است!»
- «لیوان خالی لبریز از تشنگی ست.»
- «تیر آن چنان به پرنده اصابت کرد که آغوش سرشار از پروازش لبریز از سقوط شد.»
- «رنگین کمان فرسوده را دوباره رنگ خواهم کرد.»
- «ستارگان سکه هایی هستند که فرشتگان در قلک آسمان پس انداز کرده اند.»
- «گل صورتش را با شبنم شست و با اشعه خورشید خشک کرد.»
- «بر مزار شب گل خورشید نهادم.»
- «زندگیم جزیره دور افتاده ای بود که جز خودم ساکنی نداشت.»
- «در آستانه در خروجی زندگی روی سنگ قبر ثبت نام می کنم.»
- «آدم متکی به نفس عمری از خود تقاضای پناهندگی می کند.»
- «آتش تا خاکستر نشود آتش بس اعلام نمی کند.»
- «به حال موجودی اشک می ریزم که می خواهد با زنگ ساعت از خواب غفلت بیدار شود.»
- «عمر سرچشمه صرف بدرقه کردن رودخانه می شود.»
- «تاریخ مصرف جوانی در زمان پیری منقضی می شود.»
- «سرچشمه آن چنان گل آلود بود که رودخانه پیش پایش را نمی دید.»
- «در آستانه در ورودی روزنه امید میچ ناامیدی را گرفتم.»
- «شادی فریب لبخند ساختگی را نمی خورد.»
- «پائیز تن پوش گلدار بهار را پشت رومی پوشد.»
- «چشم راست هم امکان چپ شدن دارد.»
- «تا پای راستم با مرخصی پای چپم موافقت نکند لی لی نمی کنم.»

«وقتی عکس گل محمدی در آب افتاد ماهیها صلوات فرستادند.»

«این اخطار در پارک شهر نظرم را جلب کرد: زنبور عسل عزیز! این گل مال شماست، لطفاً شیرۀ آن را نمکید!»

«عزرا ییل دست میکروبی را که موجب مرگم شد به گرمی می فشرد.»

«حباب و بادکنک به مرض واحدی در گذشتند!»

«نسل زنبور عسل با رواج گل‌های کاغذی رو به انقراض است.»

«وصیت کرده ام پس از مرگم از ریه ام زیر سیگاری بسازند!»

«چوب کبریت در اثر سوختگی در گذشت!»

«به عیادت گل پژمرده می روم.»

«آپاش مهربان به خاطر شادابی گل‌ها اشک می ریخت.»

«گل سرخ داشت به لب‌هایش ماتیک می زد.»

«میله های قفس ظاهراً از هم جدا هستند.»

«جسدم کلاهش را به احترام عزرائیل بلند کرد!»

«به احترام بهار همه جوانه ها به پا خاستند.»

«تشخیص سنگ کلیه کوه خیلی دشوار است!»

«هیچ موجودی به اندازه پاندول ساعت مردد نیست!»

«بهار از درخت خشک نمی تواند بالا برود!»

«گل کاغذی از یک قدمی هم صدای پای بهار را نمی شنود!»

«سوراخ موش، روزنه امید گره است!»

«آئینه شکسته با هزاران چشم در سطل زباله به تماشا نشسته است.»

«همه مردم جهان به یک زبان سکوت می کنند.»

«برای این که ماهی را در غمم شریک کنم، در تنگ آبش اشک می ریزم!»

«آدم منزوی «سلام» را «خدا حافظی» می شنود.»

«آن قدر آرزو به گور بردم که محلی برای جسدم باقی نماند.»

«آدم گرسنه، از زندگی سیر می شود!»

«به عقیده گربه، خوشمزه ترین میوه درخت، پرنده است!»

«اگر برف می دانست کوه خاکی این قدر کثیف است، هنگام فرود آمدن لباس سفید نمی پوشید!»

«پرنده پیر روی سایه شاخه درخت می نشیند!»